

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مراتب خلوص در نیت

اخلاص در نیت دارای مراتبی است. اشاره کردم بالاترین مرتبه، که همان است که انسان واقعاً فقط خدا را چون سزاوار بندگی است، عبادت کند. حتی قصد تَقَرُّبِ إِلَى اللَّهِ، قصد این که به خدا نزدیک شوم؛ خدا مرا دوست بدارد؛ مورد نظر خدا قرار گیرم؛ به وصال خدا نایل شوم، هیچ یک از آن قصدها هم در او نباشد. رسیدن به این مرتبه خیلی زحمت دارد. چون هرچه انسان خالص می‌شود، ناخالصی‌های جدیدی در وجود خود پیدا می‌کند. مثلاً فرض کنید الان این اتاق، پُر از آشغال‌های درشت باشد؛ مثلاً روزنامه مجاله کرده‌اند و در گوشه‌ی انداخته‌اند؛ یک کارتن، یک گوشه اتاق افتاده است و آشغال‌های درشت دیگر؛ وقتی شخص وارد می‌شود؛ اول می‌گوید این آشغال‌ها چیست؟ آنها را تمیز کنید. آن روزنامه‌های مجاله شده و کارتن‌ها و دیگر آشغال‌های درشت را جمع می‌کند؛ به بیرون می‌برد و برمی‌گردد. حالا که آن آشغال‌های درشت نیست، آشغال‌هایی که یک درجه از آنها ریزتر است، تازه به چشم می‌آید. قبلاً کنار آن آشغال‌های بزرگ به چشم نمی‌آمد. می‌گوید اینها را هم جمع کنیم. آن دستمال کاغذی که آن جا افتاده است؛ آن تکه کاغذ که آن جا افتاده است. آنها را هم جمع می‌کند و به بیرون می‌برد و برمی‌گردد. باز نگاه می‌کند؛ می‌بیند ای داد بی‌داد، تازه چیزهای ریزتری پیدا شد. آنها هم آشغال است؛ آنها را هم باید جمع کنیم. در واقع هرچه تمیز می‌کند و برمی‌گردد، دوباره که نگاه می‌کند؛ آشغال‌های جدیدی می‌بیند. مسیر اخلاص هم این‌گونه است. یعنی انسان

موظف به تقلاً برای خالص کردن نیت است؛ اما هر چه تلاش می‌کند و جلو می‌رود؛ می‌بیند ای داد بی‌داد، ناخالصی‌های جدیدتری پیدا شد که تا دیروز اصلاً از وجود آنها خبر نداشت و اینها چه‌قدر مهم‌تر از آنهایی است که اول گمان می‌کرد مشککش وجود آنهاست! وقتی آن ناخالصی‌های ریزتر را دید و مشاهده کرد که آنها صد برابر مهم‌تر از آن ناخالصی‌های اولیه است؛ درصدد رفع آنها برمی‌آید و در این تقلاهای پی در پی که برای خالص شدن انجام می‌دهد؛ که بسیار هم ارزشمند است؛ سرانجام از نفس می‌افتد و به مقام اضطرار می‌رسد. می‌گوید خدایا با همه‌ی وجود پی بردم و اقرار می‌کنم که من نمی‌توانم خودم را خالص کنم. این نمی‌توانم را ممکن است شما در ابتدای راه هم بگویید؛ منتها این فقط حرف است. با آن نمی‌توانمی که در عمل به آن رسید؛ که شخص هرچه در توان داشت خرج کرد و از رَمَق و نفس افتاد، خیلی فرق می‌کند. با همه‌ی وجودش نمی‌توانم را لمس کرد؛ آن مقام اضطرار است. وقتی به مقام اضطرار رسید، آن‌جا خدا دستگیرش می‌شود؛ «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ»^۱ آن وقت خدا می‌گوید حالا ببین که من می‌توانم. تو تمام زورت را برای خالص شدن زدی؛ حال که از نفس افتادی؛ از رَمَق افتادی؛ از حول و قوه‌ی خودت به یأس کامل رسیدی؛ ببین من چه‌قدر قشنگ تو را خالص می‌کنم. نه عملت را، که وجودت را خالص می‌کنم. یعنی این‌جا تنها مقام اخلاص نیست؛ مقام خلوص است. چون یک فرد مُخْلِص است؛ یعنی انگیزه‌های عملش خالصانه است. یک‌وقت فرد مُخْلِص است؛ یعنی وجودش از غیر خدا خالص است؛ در وجودش غیر خدا نیست. وقتی خدا دست به کار می‌شود، عبد را مُخْلِص

^۱ سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۶۲.

می‌کند. یعنی وجود او را از هر چه غیر خدا است، خالی می‌کند. طبیعتاً وقتی فرد مُخْلِص بود؛ انگیزه‌ی عملش غیر خدا نخواهد بود. یعنی عملش هم یک عمل خالصانه است.

تلازم حُسن فعلی و حُسن فاعلی در عبادت

این نکته را هم بگوییم؛ در عینِ همه‌ی اِهِتِمَامی که در بحث نیت و اخلاص در نیت داریم؛ باید بدانیم عبادت هم حُسنِ فعلی می‌خواهد، هم حُسنِ فاعلی. این‌ها را در بحث‌های گذشته هم گفته‌ایم؛ ولی به قصد یادآوری عرض می‌کنم. حُسنِ فعلی، انطباق صورت عمل با حکم الهی است. حُسنِ فاعلی، خالص بودن انگیزه‌ی عمل برای رضایت الهی، برای اطاعت از فرمان خدا است. این دو لازم و ملزوم هم‌اند. لذا همان‌طور که مُنطَبِق‌ترین عمل بر احکام شرع، اگر توأم با نیت خالص نباشد، عمل مردود است؛ اگر خالص‌ترین نیت‌های عبادت همراه با عملی باشد که مورد تأیید شرع و منطبق با ضوابط و موازین و احکام الهی نیست؛ آن هم عبادت نیست. لذا ضمن این‌که باید نهایت اِهِتِمَام را برای اخلاص در نیت داشت؛ به عنوان جنبه‌ی اهمّ قضیه، اما جنبه‌ی مهمّ قضیه، یعنی این‌که نمازی که می‌خوانم، حمد و سوره‌اش درست باشد؛ رکوع و سجودش درست باشد؛ نمازم را طبق احکام شرع، احکام خدا به جا بیاورم؛ اهمّیت این‌که از ذهنمان نرود. وقتی داریم روی روح عمل که نیت است، تأکید می‌کنیم؛ اهمّیت پیکر عمل که شکل عبادت است را از ذهن نبریم. انسان باید احکام شرع را بیاموزد؛ اگر مجتهد شد که چه بهتر؛ اما اگر در فقه و احکام شرع مجتهد نشد؛ باید مُقَلِّد باشد. و وقتی مُقَلِّد بود، باید احکام را طبق آنچه مرجع تقلیدش استنباط و ابراز کرده است، دقیقاً بیاموزد؛ تا نیت خالصش در پیکر عمل صحیح دمیده شود؛ تا مجموعه‌ی این دو، عبادتی مقبول درگاه پروردگار شود. اگر این‌گونه شد، آن وقت عبادتی می‌شود که نورانیت ایجاد می‌کند.

اگر انسان دو رکعت نماز را آن گونه که شایسته است، بخواند؛ به لقاء و وصال حق می‌رسد! ما هزاران رکعت نماز خواندیم؛ چرا هنوز به زمین چسبیده‌ایم. این که آثار عبادت ظاهر نمی‌شود، مال این است که لنگی‌یی داریم. این لنگی ممکن است در جنبه‌ی فاعلی باشد؛ یعنی خلوص نیت، ممکن است در جنبه‌ی فعلی باشد؛ یعنی انطباق عمل با احکام شرع و صحت عمل. باید بگردیم ببینیم کجای عملمان ایراد دارد. اگر ایراد حل شود، عبادت نورانیت می‌آورد؛ انسان را به مقاماتی نایل می‌کند که در حدیث قُرب نوافل آمده است. در آن حدیث خداوند می‌فرماید: وقتی فرد فرایضش را به‌جا آورد و بعد، نوافل و مستحبات را انجام داد؛ در اثر آن، کارش به جایی می‌رسد که من خدا عاشق این بنده می‌شوم «حَتَّىٰ أُحِبَّهُ» و وقتی من خدا عاشق این بنده شدم؛ چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند؛ گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود؛ دست او می‌شوم که با آن می‌گیرد و ...^۲. این مقامات، میوه‌ی عبادات است. اگر ما به این میوه نرسیده‌ایم، به این علت است که جایی از عباداتمان می‌لنگد. یا در خالص بودن نیتمان مشکل داریم؛ که همه‌ی ما مشکل داریم. چون خلوص دارای مراتبی است؛ لذا هر چه هم نیت در عبادات خالص باشد، خالص‌تر از آن هم می‌تواند بشود. و هم صورت عملمان بعضاً مشکل دارد؛ یعنی احکام نماز را بلد نیستیم؛ احکام روزه را بلد نیستیم؛ عملمان با احکام انطباق ندارد؛ چیز ناقص و مغلوطی از روی دست دیگران یاد گرفته‌ایم، آن را تکرار می‌کنیم. الگویی که از او یاد گرفتیم، معلوم نیست عمل خودش هم خیلی درست بوده است. مضافاً بر این که، این یاد گرفتن ما هم معلوم نیست به طور کامل باشد. و الا باید میوه‌های عبادات به‌دست بیاید. أَقَلُّ أَقَلُّ ثمره‌ی نماز چیست؟ «إِنَّ

^۲. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۳ اگر می‌بینم هنوز آلوده‌ی به فحشا و مُنْکَرَم؛ پس به کمترین میوه‌ی نماز هم نرسیده‌ام. پس نماز من گیری دارد؛ نماز من مشکلی دارد. بروم بگردم آن گیر را پیدا کنم؛ آن مشکل را پیدا کنم و برطرف کنم. و اِلَّا يَكُ عَمْرٌ بِهٖ صَوْرَتٌ ظَاهِرٌ دَارِمٌ عِبَادَتِ مِی‌کنم؛ دلم را هم خوش کرده‌ام که اهل عبادتم؛ اَمَّا مِصْدَاقُ اِیْنِ آیَه‌ام که فرمود: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْاَخْسَرِیْنَ اَعْمَالًا»^۴ می‌خواهید شما را خبر دهم به کسانی که زیانکارترین افراد در اعمالشانند؟ «الَّذِیْنَ ضَلَّ سَعِیُّهُمُ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا» کسانی که عملشان در زندگی دنیا به بیراهه رفت. «وَهُمْ یَحْسَبُوْنَ اَنْهُمْ یُحْسِنُوْنَ صُنْعًا»^۵ در حالی که خودشان این‌گونه حساب می‌کنند که دارند چه اعمال خوب و حَسَن و شایسته‌یی انجام می‌دهند. ممکن است انسان یک عمر عبادت کند و خوشحال هم باشد که اهل عبادت است؛ اَمَّا مِصْدَاقُ اِیْنِ آیَه‌ باشد. چه در عِبَادَاتِ بِمَعْنٰی الْأَخْصِ؛ مثل نماز، روزه، طواف بیت الله؛ و چه در عِبَادَاتِ بِمَعْنٰی الْأَعْمِ؛ مثل این که کسی برای رضای خدا علم می‌آموزد؛ کسی به فقرا رسیدگی می‌کند؛ به ایتم رسیدگی می‌کند؛ به درماندگان رسیدگی می‌کند؛ به معلولان و بیماران رسیدگی می‌کند؛ که اینها عبادت به معنای اعم کلمه است؛ خلوص و نیت خالصانه لازم است. نکند ما به این عبادات خشنود و غَرَّهٗ باشیم؛ ولی این عبادات، یا به دلیل خِلَلِ در نیت، یا به دلیل خِلَلِ در شکل عمل، یا به دلیل محرومیت از حُسْنِ فاعلی، یا به دلیل محرومیت از حُسْنِ فعلی، عبادت به معنای واقعی و مقبول نباشد. لذا این تذکر را هم این‌جا خدمت عزیزان دادم که دَقَّتْ کَنِیْمِ؛ ضمن این که اهم و مهم‌ترین را

۳. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۰.

۴. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۰۳.

۵. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۰۴.

نیت خالصانه می‌دانیم؛ اما طوری نشود که خدای ناکرده اهتمام در فراگیری شکل صحیح عبادات کم باشد. اگر در رابطه با نماز بحث می‌کنیم؛ جنبه‌های باطنی و عارفانه‌ی نماز را می‌گوییم؛ این روح بلند باید در یک پیکر سالم ظهور کند. یعنی پیکر نماز من هم باید پیکر سالمی باشد؛ پیکر شایسته‌ی باشد که متناسب با روح بلند عارفانه‌ی از نماز که خدمتتان توضیح می‌دهیم، باشد. خدا نکند یک‌وقت انسان متوجه شود که سال‌ها مشغول عبادت بوده است؛ اما فی الواقع نفس خود عبادت را کرده است؛ یا شیطان را عبادت کرده است. یک عمر نماز خوانده است؛ روزه گرفته است؛ خدا نکند که انسان برگردد به عبادات این همه سالیان طولانی نگاه کند و ناگهان ببیند محرک او نفسش بوده است؛ محرک او شیطان بوده است. «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»^۶ قرآن عبادت شیطان را به صراحت مطرح کرده است. عبادت هوای نفس را هم مطرح کرده است؛ «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»^۷ یک مقدار باید تأمل کرد؛ موشکافی کرد؛ با ذره‌بین مراقبه به کاوش در درون و انگیزه‌ی خویش در عبادات پرداخت و اگر خدای ناکرده نفس یا شیطان در انگیزه‌ی اعمال انسان حضور دارد، آن را پیدا کرد و از بین برد. نکند انسان یک عمر عمل کرده باشد؛ ولی مغرور و غافل از این که شیطان و نفس داشتند او را اداره می‌کردند.

^۶. سوره‌ی یس، آیه‌ی ۶۰.

^۷. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۳.

اخلاص میوهی شناخت و باور به توحید افعالی

اگر کسی به راستی به توحید افعالی برسد^۱ و این حقیقت در جانش مستقر شود که در این عالم، غیر خدا احدی کاره‌یی نیست؛ نیل به مقام اخلاص برایش تقریباً مُحَقَّق است. چون من چه زمانی می‌خواهم در عبادتم نظر دیگران را جلب کنم؟ وقتی نظرات دیگران را در زندگی‌ام نافع می‌بینم؛ فکر می‌کنم اگر به من خوش‌بین باشند، چنین منفعت‌هایی برایم خواهد داشت. اما اگر به این حقیقت رسیدم که اگر دیگران خوش‌بین باشند یا بدبین باشند، هیچ خاصیتی برای من ندارد؛ هیچ ضرری هم برای من ندارد؛ دیگر برای چه دنبال کسب وجهه بین مردم بروم؟ مردم می‌خواهند مرا انسان خوبی بدانند؛ می‌خواهند انسان بدی بدانند. انسان خوبی بدانند، چه فایده‌یی برای من دارد؟ آدم بدی بدانند، چه ضرری برای من دارد؟ اگر شخص به این حقیقت رسید که «**لَا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ**»، برای چه ریا کند؟ برای چه برای غیر خدا کار کند؟ مگر غیر خدا می‌تواند برای او کاری کند؟ مگر برای غیر خدا کار کردن سودی عاید او می‌کند؟ یا برای غیر خدا کار کردن او را از ضرری مَصُون می‌دارد؟ این اولاً. ثانیاً اگر «**لَا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ**»؛ در خوش‌بین شدن مردم به من هم «**لَا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ**»؛ پس این که قلوب مردم متوجه من شود؛ دوستم بدانند؛ اعتماد و حُسن ظنّ به من پیدا کنند؛ این هم کار خداست؛ پس خودنمایی‌های من بی‌اثر است. حتی اگر بخواهم نظر دیگران را به سمت خودم جلب کنم، اگر قبول دارم «**لَا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ**»؛ اگر قبول دارم «**مُقَلَّبُ الْقُلُوبِ**» خداست؛ پس من با اعمالم نمی‌توانم قلوب را جلب کنم؛ ولو اعمالم را هم به مردم عرضه کنم. جلب

^۱ نه این‌که سی‌دی توحید افعالی را گوش کند و یادداشت بردارد و تکلیف انجام دهد.

قلوب که کار من نیست؛ کار خود خداست. پس نه جلب قلوب از من بر می آید که بگوییم با این ریاکردنم، مقدس‌نمایی‌هایم، عرفان‌مآبی‌هایم، دیگران را به خود جلب کنم. جلب قلوب مردم، جلب توجه مردم، کار من نیست؛ کار خود خداست. نه این که وقتی توجه مردم جلب شد، آن توجه جلب شده‌ی به سوی من، سودی برای من خواهد داشت. سود و زیان من تنها دست خداست. «هُوَ النَّافِعُ» و «هُوَ الضَّارُّ»^۹؛ «بِيَدِكَ لَا بِيَدِ غَيْرِكَ زِيَادَتِي وَ نَقْصِي وَ نَفْعِي وَ ضَرِّي»^{۱۰} لذا اگر کسی به حقیقت توحید افعالی برسد، در آستانه‌ی مقام اخلاص است؛ و شاید بتوانیم بگوییم به این مقام رسیده است.

حالات گوناگون اولیاء در رابطه با خداوند

قبل از این که وارد یک افق بلندتر از بحث شویم، اینجا اشاره‌ی بکنم. بعضاً شما در حالات اولیای خدا مثل امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دعای کمیل می‌بینید که بعضی وقت‌ها چگونه گریه می‌کنند و از خوف عذاب الهی به خود می‌پیچند! یا بعضی از جاها چگونه مشتاقانه از انعام و نَعِيم الهی سخن می‌گویند. اما بعضی جاها هم می‌فرمایند: «بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ» علتش چیست؟ رمز آن در این نکته نهفته است که حالات اولیای خدا دائماً یکسان نیست. سعدی شعری دارد؛ می‌گوید از یعقوب پرسیدند:

زِ مَصْرَشِ بَوِي پِيرَاهِنِ شَنِيدِي چه شد در چاه کنعانش ندیدی؟

^۹ مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۲۷۲.

^{۱۰} مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۹۶.

یوسف را بغل دستت، در چاه کنعان انداخته بودند؛ او را ندیدی؛ اما وقتی از مصر قافله به راه افتاد؛ همراه با پیراهنی که یوسف داده بود و گفت این را برای پدرم ببرید و روی صورتش بیندازید؛ بینا می‌شود؛ این جا گفتی: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ»^{۱۱}؟ سعدی می‌گوید یعقوب پاسخ داد:

بگفتا حال ما برقِ جهان است گهی پیدا و گه از ما نهان است

گهی بر طارمِ اعلیٰ نشینیم گهی تا پیش پای خود نبینیم

این در مورد علم موهبتی‌یی است که به انبیاء و اولیاء عنایت می‌شود. سخن ما راجع به علم نیست؛ راجع به حالات روحی معنوی اولیاء است. خود آن بزرگواران فرمودند: «لَنَا مَعَ اللَّهِ حالات»^{۱۲} برای ما در رابطه با خدای متعال حالت‌های مختلفی وجود دارد. یقیناً همیشه در یک حالت ثابت نیستند. اگر همیشه در حالت جذبه‌ی مطلق باشند، اصلاً خلقی نمی‌بینند؛ ارشاد و هدایتی نمی‌توانند بکنند؛ مبارزه‌ی با کفر و فساد نمی‌توانند بکنند؛ اقامه‌ی حق و توحیدی نمی‌توانند بکنند؛ اگر دائماً اولیاء در آن جذبه‌ی مطلق باشند که کاری از آنها در این عالم بر نمی‌آید. در حالی که آنها به مأموریت‌هایی در این عالم مأمورند. لذا بعضی وقت‌ها در آن جذبه‌ی مطلقند و بعضی وقت‌ها متوجه به خلق و مشغول دست‌گیری از خلقند؛ مشغول ارشاد و راهنمایی خلقند؛ مشغول مبارزه با انحراف و فساد و ظلمند. حالتشان یکسان نیست. در

^{۱۱}. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۹۴.

^{۱۲}. فیض کاشانی، کلمات مکنونه، کلمه فیها اشاره الی معنی الفناء فی الله و البقاء بالله.

تجلیات اسماء الهیّه بر قلوب اولیای خدا هم، همیشه حالت یکی نیست. گاهی اوقات اسماء جلالیه بر قلبشان تجلی می کند؛ یعنی عمده‌ی تجلی، تجلی اسماء جلالیه است.

قصد ندارم در بحث اسماء الله وارد شویم؛ این که هر یک از اسماء الله دو وجه دارد؛ در عین این که اسم جلال است، اسم جمال هم هست؛ در عین این که اسم جمال است، اسم جلال هم هست؛ جامع هر دو جنبه است. این بحث دیگری است که نمی خواهم وارد آن شوم. اگر وقتی به تناسب پیش آمد و راجع به اسماء الله صحبت کردیم، شاید خدمتتان توضیح دادم.

گاهی اوقات جنبه‌ی جلال الهی بر قلوب اولیا تجلی می کند؛ هیبت و خوف آنها را می گیرد. یک وقت قهر الهی تجلی می کند؛ صورت قهر الهی همان جهنم و عذاب آخروی است؛ یک وقت هیبت و عظمت الهی تجلی می کند. چون خود عظمت خوف آور است. در کتاب «شراب طهور» گفته ایم که خوف اقسام مختلفی دارد. همه‌ی خوف‌ها، خوف از عذاب نیست؛ خوف از مقام هم هست؛ «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ»^{۱۳}. خوف از خود خدا هم هست. «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ»^{۱۴} این غیر

از خوف از عذاب و سَخَطِ خداست. گاهی اوقات جلال الهی تجلی می کند؛ خوف آنها را می گیرد؛ عبادتشان از سر خوف می شود؛ گاهی اوقات جمال الهی تجلی می کند؛ جنبه‌ی جمال آنها را می گیرد؛ عبادتشان از سر شوق می شود. گاهی اوقات هم تجلی تام می شود؛ که در آن حال نه شوق و نه خوف است؛ هیچ یک در آن حال نیست. آن «بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ

فَعَبَدْتُكَ» است. این که بعضاً از آن چه از حالات ائمه علیهم السلام نقل شده است یا در عباراتی که از خود آن بزرگواران در مقام مناجات و راز و نیاز با خدا اظهار شده است و در متون روایی ما

^{۱۳}. سوره‌ی الرّحمن، آیه‌ی ۴۶.

^{۱۴}. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۵۰.

موجود است، تفاوت می‌بینید؛ دلیلش این است. توجّه کنید که هم عبادت خوفی، هم عبادت شوقی، هم عبادت حُبّی، هم عبادت شکری، همه‌ی اقسام عبادات از آنها به تناسب تحوّل حالاتی که آنها در تجلّیات مختلف اسماء بر قلوبشان داشتند، ظهور کرده است.

امیدواریم خدای متعال به برکت و عظمت مخلصین درگاهش، توفیقِ إخلاص و نیلِ به مقام خلوص را به همه‌ی ما عنایت بفرماید؛ به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ